

بخش آخر

حسن بلغاری، بازرگانی که صوفی شد

صلاح الدین حسن بلغاری نخجوانی یکی از مشایخ معتبر قرن هفتم آذربایجان است که پس از سالها سیاحت در بلغار و بخارا و کرمان و فارس و خوزستان سرانجام به تبریز بازمی‌گردد و روزهای واپسین عمر خود را در شهری که تربیت شده پیران آن بوده است سپری می‌کند. خوشبختانه یکی از مریدان فاضل شیخ، تذکره ای در بیان حالات و مقامات او نوشته که مؤلف روضات الجنان خلاصه ای از آن را در کتاب خود آورده است.⁶⁰

برحسب روایت کربلایی، شیخ در ابتدای قرن هفتم⁶¹، در نخجوان آذربایجان متولد شده است. پدرش، خواجه عمر برنج فروش، از اعیان آن ناحیه بود و ثروت و مکنت فراوان داشت. حسن در کودکی "دائم با یتیمان و مسکینان و فقیران" مصاحبت و مجالست می‌کرد و از اغنیا و اهل دنیا محترز و متنفر می‌بود، پیوسته در مسجدی می‌نشست و به اندیشه فرو می‌رفت و به همین جهت مورد اعتراض و ملامت و ممانعت پدر قرار می‌گرفت. این نوجوان درونگرا و منزوی در پانزده سالگی پدر خود را از دست می‌دهد و بر اثر ناملایماتی که پیش می‌آید ناچار می‌شود با مادر و برادر خود از نخجوان به شهر خوی مهاجرت کند. در این شهر برای نخستین بار مورد عنایت یکی از مردان خدا، معروف به "پیر سپید"، قرار می‌گیرد و نظر کرده او می‌شود. استاد محترم دکتر محمد امین ریاحی، در کتاب ارزشمند تاریخ خوی، ضمن اشاره به قول مجمل فصیحی، مبنی بر خرقة گرفتن شیخ حسن بلغاری از شمس تبریزی، می‌نویسد:

پدر شیخ حسن، پیر عمر نخجوانی از معاصران شمس تبریز، مقیم خوی بوده و مزارش در حوالی آن شهر در روستایی به نام پیر کنده معروف بوده است.⁶²

ایشان به دلیل اینکه مؤلف روضات الجنان سخن خود را "از افواه گرفته"، روایت او را که می گوید پدر شیخ حسن به نام خواجه عمر برنج فروش پیش از مهاجرت حسن به خوی، در نخجوان وفات یافته و اهل طریقت نیز نبوده است، فاقد اعتبار می شمارند و مزار پیر عمر را که در حوالی خوی بوده است با خاکجای پدر شیخ حسن بلغاری یکی می دانند و پدر شیخ را اهل طریقت معرفی می کنند و می نویسند: "خود پیر عمر به خوی رفته و در آنجا درگذشته و مدفون شده است".⁶³

گویا استاد توجه نفرموده اند که روایت مؤلف روضات "از افواه گرفته" نیست بلکه تلخیصی از کتاب مقامات شیخ حسن بلغاری است که معتبرترین و نزدیک ترین منبع درباره زندگی شیخ بوده و به قلم یکی از مریدان فاضل و همزمان با خود او نوشته شده است.⁶⁴ بنابراین تطبیق مزار پیر عمر با خواجه عمر برنج فروش، صرفاً به جهت تشابه اسمی و سخن کربلایی را "افواهی" محسوب کردن، نیاز به تأمل و دقت بیشتری دارد.

از طرف دیگر کتاب مقامات شیخ بلغاری نه تنها مورد اعتماد و توجه صوفیه آذربایجان بود بلکه مشایخ و متصوفه خراسان نیز از وجود آن آگاه بوده و بر آن به دیده اعتبار می نگریستند، چنانکه فخرالدین علی بن حسین کاشفی در کتاب رشحات عین الحیات، از مقامات شیخ حسن نام می برد و از آن نقل قول می کند و به مطالب آن استناد می جوید.

باری حسن، پس از مهاجرت به خوی، در یورش جرماغون، سردار معروف مغول به آذربایجان⁶⁵، اسیر سپاهیان تاتار می شود و به خدمت

یکی از فرماندهان جرماغون درمی آید. کم کم لیاقت و قابلیت خود را نشان می دهد و نزد امیر مغول مکاتی می یابد. امیر مغول که صلاحیت و عفاف و سداد او را ملاحظه می کند او را به اورتاقی⁶⁶ برمی گزیند. پس شیخ با سرمایه ای که از سوی امیر مغول در اختیار او گذاشته می شود به تجارت می پردازد و از این طریق مال و منال بسیار حاصل می کند. چون در این مدت مرکز فعالیت های او شهر بلغار بود و از آنجا برای تجارت به نواحی دیگر می رفت کم کم به حسن بلغاری مشهور می شود. اما این بلغار نام شهر و ناحیه ای بوده است در شمال دریای خزر، بر کناره چپ رودخانه ولگا و در جنوب قازان کنونی (مرکز جمهوری تاتارستان شوروی سابق) که بیشتر ساکنان آن مسلمان بودند. ناحیه بلغار از آن جهت که محل تلاقی روس ها و خزرها و مسلمانان بود اهمیت تجاری بسیار داشت و واسطه ارتباط شرق و غرب محسوب می شد.⁶⁷

آنگاه که سپاه تاتار به گرجستان می رسد و آن نواحی را مسخر می سازد، حسن برده فراوان می خرد و به قصد فروش آنها عازم تبریز می شود که در آن روزگار مرکز عمده تجارت ایران - از جمله تجارت برده - بود.

اما در راه تبریز چون به مزار عارف ربانی شیخ حسین پروانان⁶⁸ می رسد حالت انتباهی به او دست می دهد، احساس پوچی و بیهودگی می کند و بر عمر تلف کرده اشک حسرت و ندامت می بارد، و گویا همین عجز و شکستگی و مسکنت "غسلی معنوی بود که سبب دولت توبه و تشریف جذبه" او می شود.

روایت از این قرار است که در بازگشت به اردو⁶⁹ داعیه ای در باطن حسن پیدا می شود و خوف مرگ و ندامت گریبانش را می گیرد و در

اثنای این حالات، در مکاشفه ای، شاه اولیاء، علی مرتضی به صورت شیری سرخ فام با سینه ای سپید، و سپس در کسوت جوانی کشیده قامت و زیبارو بر او ظاهر می شود و بشارتها می دهد. حسن پس از این مکاشفه، مده وار بر زمین می افتد و از هوش می رود. این بی خویشی و مدهوشی و انسلاخ چندگاهی ادامه می یابد، سیزده شبانه روز که از این ماجرا می گذرد او را می بینند که شطحیات بر زبان می راند و مجذوب و شیدا سر به کوه و بیابان می گذارد. آورده اند که هشت ماه در غلبات مستی و بی خودی "به صورت مجائین، با آه و انین، محزون و حزین" سپری می کند.

در سی و سه سالگی، پس از افاقه از این شوریدگی و شیدایی و بی خویشی، سودای طلب دامنگیر او می شود و در جستجوی اولیای حق در لباس بازرگانان به تبریز می رود و مدتها در مصاحبت مشایخ آن شهر به سیر و سلوک و ریاضتهای سخت می گذراند و اربعینها می نشیند. در یکی از همین اربعینها و ریاضت کشیها است که خواجه عبدالرحیم ازآبادی - از مشایخ بزرگ تبریز آن روزگار - به او می گوید: خواجه حسن، اگر کسی پنجاه سال ریاضت کشد و سلوک ورزد معلوم نیست که او را این جذبه و تشریف ارزانی فرمایند که شما را بی کسبی و رنجی عطا کرده اند. دیگر ریاضتهای سخت مکشید که مبادا دماغ شما خلل آورد و کسی را ارشاد نتوانید کرد و عزیزان و مستعدان از دولت تربیت شما محروم مانند.⁷⁰

اینک حسن از سوی شیخ بزرگ تبریز، اشارت ارشاد خلاق و تربیت مستعدان را یافته بود، بی آنکه به مراسم خرقه پوشانیدن و اجازه کتبی دادن و تشریفاتی از این دست نیازی باشد.

باری، شیخ حسن با پیران معروف تبریز - مانند باباحسن سرخابی، بابامزید، خواجه عبدالرحیم ازآبادی، خواجه محمد کججانی، شیخ محمد گازر خسروشاهی،⁷¹ خواجه شمس الدین مراغی⁷²، باله حسن بنیسی⁷³، بابافرج وایقانی، پیر شرفشاه تبریزی⁷⁴، و خواجه صاین الدین یحیی - مراوده و مصاحبت داشت و از دولت ارشاد و تربیت آنان بهره ها برد و معارفی آموخت و تجاری اندوخت.

به درستی نمی دانیم که شیخ چند سال در تبریز مقیم بوده است، اما همین قدر معلوم است که دوران سیر و سلوک و تربیت و تکمیل او در این شهر بود و او را پرورده محیط روحانی و عرفانی تبریز باید دانست. حسن بیشتر اوقات را در خدمت خواجه عبدالرحیم ازآبادی بسر می برد و از تربیت و مراقبت و هم صحبتی او برخوردار می شد. آورده اند که خواجه نسبت به او عنایت و التفات خاصی داشت؛ هنگام وعظ و تذکیر دایما روی سخن با حسن داشت، تو گویی که مخاطبی جز او ندارد، با او سخن می گوید و بس. همین امر موجب حسادت دیگر مریدان می شد و زبان به اعتراض می گشودند که مردی از لشکرگاه آمده و شما همه خطاب به او می کنید. ظاهرا سابقه خدمت حسن در اردوی مغول از نظر صوفیان خانقاهی لکه ای بود که به آسانی نمی شد آن را زدود. خانقاهیان او را غریبه می دانستند و بر شیخ که خاطر او را چندان پاس می داشت خرده می گرفتند. شیخ پاسخ می داد چه کنم که سخن مرا او درمی یابد

ای عزیزان منن چه کنم، سخن او فهم کند، سخن دلپذیر را دل سخن پذیر می باید و مرد باید که سخن کش باشد نه سخن کش.⁷⁵

گرچه حسن گذشته از خواجه عبدالرحیم، از بیشتر پیران آن عهد تبریز نیز بهره برد، اما استاد اصلی و شیخ خرقه او کسی بود به نام

شمس الدین رازی که اتفاق را در همان روزگار از شام به تبریز آمده و حسن را دولت دیدار او حاصل شده بود. سخن حسن بلغاری درباره شمس رازی یادآور سخنان مولانای روم از شمس تبریز است. حسن آشکارا می گوید که هر چه دارد از شمس رازی دارد:

اگر من نسبت خرقة با ایشان درست نکرده بودمی مرا مرید گرفتن و ارشاد کردن و خرقة پوشانیدن حرام بودی.⁷⁶

اما این شمس رازی کیست؟ از نوشته کربلایی همین قدر برمی آید که وی از کبار مشایخ طریقت بوده و در علم تفسیر و اصول و کلام و حدیث روایت عالی داشته، و در لطایف و مقامات و حقایق و تعبیر واقعات آیتی بوده. کربلایی، شمس رازی را مرید شیخ حسین سقا و شیخ حسین سقا را از مریدان ضیاءالدین ابونجیب سهروردی معرفی می کند.⁷⁷

برادرم دکتر محمد علی موحد در مقاله ای که تحت عنوان شمس تبریزی و شیخ حسن بلغاری نوشته اند⁷⁸، با استناد به تصریح مجمل فصیحی که شیخ بلغاری خرقة از شمس الدین تبریزی گرفته⁷⁹، و وجود برخی از قراین و امارات و مشابهنها در رفتار و گفتار و حالات و مذاق و مشرب و روش، و وحدت نام و لقب (شمس الدین محمد)، و همزمانی وقایع مذکور در مقامات شیخ بلغاری با سالهایی که شمس تبریزی در میان قونیه و شام رفت و آمد داشته، و تصریح شمس رازی بر اینکه او را جز شیخ حسن فرزندی دیگر در روم است⁸⁰، حدس زده اند که به احتمال قوی شمس رازی باید همان شمس تبریزی باشد که سرانجام پس از ترک قونیه در آخرین بار به سال 645 دوباره راه تبریز درپیش گرفته و در میان راه، در خوی وفات کرده و هم در آنجا به خاک سپرده شده است.⁸¹

باری، شیخ حسن بلغاری مدتی نه چندان طولانی در ملازمت و خدمت شمس رازی روزگار می گذراند و از تعلیمات او بهره مند می شود. در این فرصت، شمس رازی پیوسته نقود عقود جواهر زواهر حقایق و معانی از گنجینه الطاف ربانی چون لؤلؤ عمانی در دامن ارادت او می ریزد.⁸² پس از مدتی سیرو سلوک و ملازمت و پالایش، سرانجام مقبول نظر کیمیا اثر شمس واقع می شود. استاد دست او را می گیرد که: ما تو را به برادری قبول کردیم. هردو مرید شیخ حسن سقا باشیم که مرید شیخ ابونجیب سهروردی است.⁸³

بدین ترتیب شمس، شیخ حسن را خرقه می پوشاند و ظاهرا رهسپار روم می شود تا فرزند دیگری را که در آنجا دارد و خاطرش نگران اوست، دریابد.

پس از این ماجراها، شیخ بلغاری، به رسم صوفیه پای در سیر و سفر می نهد و سالیانی از عمر خود را در بلغار و بخارا و کرمان و شیراز و شوشتر و مراغه می گذراند. طی این سفرها، نه سال مجددا در بلغار ماندگار می شود، از بلغار مجذوبانه به بخارا می رود و سه سال در آن شهر می ماند.⁸⁴

شیخ بلغاری و ارتباط با نقشبندیه :

حسن در بخارا با مشایخ نقشبندی مرآوده و ارتباط نزدیک پیدا می کند و ظاهرا همین ارتباط و مصاحبت باعث شده است که استاد زنده یاد مرحوم دکتر زرین کوب او را از مشایخ سلسله نقشبندیه محسوب کنند.⁸⁵ اما حقیقت این است که اگرچه شیخ حسن در صحبت مشایخ نقشبندی، مخصوصا خواجه غریب بوده است ولی خود نقشبندی نیست بلکه از سلسله سهروردیه است و چنانکه گفته شد نسبت خرقه اش با دو واسطه به شیخ ضیاءالدین ابونجیب سهروردی می رسد. به همین جهت

مؤلف رشحات نیز که کتاب خود را در ذکر مشایخ ریز و درشت نقشبندیه فراهم ساخته است با وجود اینکه دو بار از شیخ حسن نام می برد اما هیچ اشاره ای به نقشبندی بودن او نمی کند تا چه رسد به اینکه از مشایخ نقشبندی باشد.

از آنجا که نوشته رشحات، علاوه بر ذکر ارتباط شیخ با مشایخ نقشبندی به برخی از حوادث زندگی او نیز اشاره ای اجمالی دارد، نقل عبارات آن بی فایده نخواهد بود. فخرالدین کاشفی دوبار از شیخ حسن نام می برد: یکی در ذکر احوال خواجه غریب از خلفا و مشایخ نقشبندیه، و دیگر در ذکر حالات شیخ عمر باغستانی که او نیز از مشایخ معتبر نقشبندی بوده است. چنانکه از نوشته کاشفی برمی آید شیخ عمر باغستانی از مصاحبت و تربیت شیخ حسن بلغاری بهره برده و مریدانه در خدمت او بوده است و این خود نشان دهنده علو مرتبت شیخ بلغاری در تصوف است. کاشفی می نویسد :

.... در آن زما که شیخ مجذوب محبوب القلوب شیخ حسن بلغاری از جانب ارس و بلغار به ولایت بخارا آمده است، خدمت خواجه غریب را که در آن وقت نودساله بوده است دریافته است و بغایت معتقد شده. چون شیخ حسن با شیخ سیف الدین باخرزی⁸⁶ ملاقات کرده است شیخ سیف الدین از وی پرسیده است که خواجه غریب را چون یافتید؟ فرموده است که مرد تمام است و سلوک وی به جذب آراسته است. شیخ حسن بلغاری در مدت سه سال که در بخارا مقیم بوده است دایم با خواجه غریب صحبت می داشته⁸⁷...

باری حسن بلغاری پس از سه سال اقامت در بخارا، کم کم راهی کرمان می شود و ظاهراً بیست و هفت سال در آن شهر می ماند. از جزئیات زندگی شیخ در کرمان خبری نداریم، همین قدر می دانیم که

اقامت او مقارن با سلسله قراختانیان کرمان، و در زمان حکومت قتلع ترکان خاتون (655 – 681) بوده است.⁸⁸

مطلب دیگر آنکه حسن بلغاری در مدت اقامت خود در کرمان، یکی از مریدان خود را به نام اخی منصور – که مریدی از مریدان قدیم و از مهاجران بخارا بود – موظف می کند که رساله قلب المنقلب اثر سعدالدین حموی (586 – 650) را از عربی به فارسی ترجمه کند و رموز و مشکلات آن را توضیح دهد. گرچه شیخ به عذر اینکه این علم مکنون را شیخ سعدالدین پوشیده داشته است افشای آن واجب نباشد نمی گذارد که این ترجمه از سواد به بیاض آید و تکثیر شود اما خوشبختانه نسخه ای از آن از حوادث روزگار محفوظ می ماند و در سالهای اخیر به کوشش آقای نجیب مایل هروی به زیور طبع آراسته می شود.⁸⁹

شیخ بلغاری و علاءالدوله سمنانی : چنین می نماید که شیخ برای ملاقات با علاءالدوله سمنانی، از کرمان به قصد بغداد بیرون رفته است. سمنانی در این باره می گوید: شیخ حسن از کرمان بیرون آمد و خواست که اینجا (سمنان) بیاید شنود که ما در بغدادیم به آن طرف رفت. 90

گرچه شیخ حسن به بغداد نرسید و این ملاقات دست نداد اما از نامه ای که به علاءالدوله سمنانی نوشته است چنین برمی آید که طی این سفر مدتی را در شیراز و شوشتر گذرانده و در شوشتر با علاءالدین صاحب دیوان⁹¹ ملاقات داشته است. گفتگوی این دو را از زبان خود شیخ بشنویم که بیانگر نکته ای لطیف و ظرایف تعلیمات اوست :

وقتی در تستر (شوشتر) صاحب دیوان علاءالدین به نزدیک ما آمد، او را انواع سخنان گفتم، او را خوش آمد، گفت من تو را به بغداد خواهم بود، گفتم مرا کمان سخت است تو نتوانی کشید، گفت می کشم، مکرر کردم، همین جواب گفت، گفتم مرا سخنی است بشنو که می شاید به بغداد

رفتن یا نه؟ گفت بفرما، گفتم وقتی در شهر شیراز بر دکان حلوایی نشسته بودم طبق عسل نهاده بود مگسان بیامدند بعضی برکنار طبق نشسته و بعضی درمیان طبق، حلوایی باذن بجنباتید آنها که بر کنار طبق بودند بپریدند و آنها که در میان طبق بودند خواستند که پرواز کنند پایهای ایشان به عسل فرو رفته بود پره‌های ایشان نیز به عسل فرو رفت همه هلاک شدند، مرا وقت خوش شد، حلوایی مرد اهل بود گفت: ای عزیز ما این حلوای صوری از تو دریغ نداریم از این حلوای معنوی که بر تو حل شد از ما دریغ مدار. گفتم همه دنیا را و تنعم دنیا را و قانعان و حریصان دنیا را بر این طبق تو بر من عرضه کردند مرا در باطن چنین گفتند که این طبق را دنیا دان و این عسل را تنعم دنیا و این مگسان را طالبان دنیا، آنها که برکنار طبق نشستند قانعان بودند و آنها، که بر کنار طبق نشستند قانعان بودند و آنها که در میان نشستند حریصان؛ حریصان پنداشتند که در میان که نشینند بیشتر خورند ندانستند که الرزاق مقسوم، چون عزرائیل مروحه الرحیل بجنباتد آنها که برکنارند خوشی خورند و خوشی رفتند، و آنها که در میان نشینند چندان که بجنبد فروتر خواهند رفت. مرا آن روز گفتند که تو کنار طبق اختیار می کنی یا میان؟ من آن روز کنار اختیار کرده ام، اکنون در میان آمدن و روی به بغداد نهادن

پسندیده نیاید. 92

گفتیم که حسن بلغاری سخت مورد تکریم و توجه علاءالدوله سمنانی بود. سمنانی در این باره به مریدان خود خود می گوید: شیخ حسن بلغار را بغایت دوست داشتمی و در میان ما مکاتبات بودی و واقعات خود به من نوشتی ... در آخر از کرمان بیرون آمد و خواست که اینجا بیاید . شنود که ما در بغدادیم به آن طرف رفت، به تبریز افتاد و آنجا بماند. او

مجنوب بود و شصت و اند سال در مقام جذبه بود که از متابعت سنت قدم بیرون نهاد و این چنین مجنوب نادر باشد. 93

این گواهی از سوی علاءالدوله سمنانی که چندان هم آسان پسند نبوده است کمال اهمیت را دارد و حاکی از علو مقام معنوی حسن بلغاری و بیانگر یکی از خصوصیات اصلی اوست که در عین جذبه و استغراق از متابعت شریعت قدم بیرون نمی نهاده است؛ آری این چنین مجنوب نادر باشد.

مؤلف روضات الجنان متن دو فقره از نامه هایی را که این دو عارف به یکدیگر نوشته اند نقل کرده است. از نامه بلغاری معلوم می شود که مردی بوده است "اهل فضل و علم و عبارت و تحریر" و با ظرایف و دقایق تعلیمات عارفان کاملا آشنا. شیخ در این نامه علاءالدوله را از سفر حج منع می کند و یادآور می شود که اهل معنی "هر چه بشنوند معنی آن سماع کنند و هر چه گویند از آن معنی خواهند"، چنانکه مقصود آنها از سفر حج نیز سیر باطنی و قطع بادیه نفس است و به کعبه معرفت و وصال رسیدن. در سفر کعبه ظاهری از طریق بغداد و کوفه قدم در بیابان خوفناک حجاز می گذارند و افتان و خیزان پیش می روند، اما در سیر کعبه باطن - که کعبه دل آدمی است - نخست "از بغداد دنیا بیرون می باید آمدن و در کوفه کفایت درآمدن، بعد از آن قدم در بادیه نفس نهادن [و قطع علایق نفسانی کردن]. چون با چنین استعداد قدم در بادیه نفس نهد از راهزنان که خواطر شیطانی و نفسانی اند ایمن باشد، اما اگر بی این آلات و استعداد درآید این راهزنان هلاکش کنند. چون این بادیه را قطع کرد به عرفات معرفت رسید و به مزدلفه زلفت (قرب)، و به آن منی برسد که منی (منیت و خودی) بیندازد اینجا سنگ بر شیطان زدن آسان گردد... ندانم که به صد سال چنین حاجی پیدا شود یا نه..."

کعبه ظاهری را هزاران خوف و خطر در راه است و هر لحظه تعلقات
دنیوی دامنگیر مسافر می شود و او را از مقصد باز می دارد، و یا
طاران و رهنان راه بر او می بندند؛ در طریق کعبه حقیقی نیز ابلیسان
آدمی روی بسیارند و قطع بادیه نفس به آسانی میسر نمی شود. هر دم
احتمال فروماندن و گم شدن می رود که نفس و شیطان القائنات خود را در
لباس الهامات ربانی و رحمانی می آریند و راه سالک می زنند. پیری
باطن بین و استادی مشفق باید تا از خطرات و موانع راهش آگاه کند و به
حریم وصالش برساند :

بسیار القا باشد از نفس در کسوت القای رحمانی، چون علم فاروقی
در مرد باشد فرق نتواند کردن و چنین داند که از حق است، در این راه
شیخ از جهت این می باید که او فارق است.

شناختن حيله گريهای نفس کاری عظیم است و رام کردن آن در حکم
جهاد اکبر. مهمترین کار سالک آن است که خانه وجود خود را از غیر
حق بپردازد و در سایه عنایت پیر - که طبیب الهی است - درآید. مشایخ
طریقت طبیبان ارواحند؛ چنانکه حکیمان جسمانی از نبض و رنگ
رخسار و قاروره و مزه دهان نوع بیماری را تشخیص می دهند و
درصدد علاج برمی آیند؛ طبیبان الهی نیز "نبض روح گیرند و در قاروره
واقعه 94 نگاه کنند و از مزه دهان به این طریق پرسند که در طاعت مزه
می یابی؟ اگر گوید می یابم دانند که قلب او سلیم است و صحت یافته
است؛ و اگر گوید مزه نمی یابم او را پرهیز فرمایند و کمترین چیزی که
از او پرهیز باید کردن دنیاست، و دل از وفای او و میل به او بیمار می
گردد... بعد از این از آن جهانش پرهیز فرمایند، بعد از این او را از کل
مخلوقات پرهیز فرمایند، بعد از این گویند برخیز که صحت یافتی".

گرچه شیخ اهل تألیف و کتاب نبود اما چنانکه از این نمونه ها برمی آید وقتی همدلی سخن شناس پیدا می کرد شراب معرفتش می چشائید، آری :

درویش را سخن نبود و در دل درویش غم سخن گفتن نبود [اما] به وقت سخن گفتن درویش را سخن کم نبود... حق عز و علما را صحبت خواصان جان باز [عالم راز] روزی گرداناد. 95

حسن بلغاری پس از بازگشت به تبریز روزهای پایانی حیات خود را در شهری که تربیت شده اولیا و اقطاب آن بود سپری می کند. در بیست و دوم ربیع الاول سال 698 به سن نود و سه سالگی آرام می گیرد و در گورستان سرخاب، جنب مزار بابامزید مدفون می شود. 96

از ارادتمندان و تربیت شدگان شیخ سه نفر را می شناسیم :

یکی شیخ بدرالدین میدانی که از کبار اصحاب شیخ حسن بلغاری بود. 97، دیگری شیخ نورالدین بیمارستانی که از کمل اولیای تبریز بود... و حضرت شیخ لطف بی نهایت و شفقت بی غایت نسبت به او داشت. 98، و سوم شیخ عمر باغستانی از مشایخ نقشبندی که در آن مدت سه سال که حضرت شیخ حسن در بخارا می بوده اند خدمت شیخ عمر در صحبت و ملازمت ایشان بوده اند و کسب کمالات می فرموده. 99

علاوه بر اینها مؤلف روضات الجنان درباره خواجه همام الدین تبریزی (714/4 ه) شاعر صوفی مشرب معروف می نویسد: "گوئیا ارادت وی با حضرت شیخ حسن بلغاری درست گشته بود." 100

زرکوب تهی کیسه

گرچه مشایخ آذربایجان با نوشتن میانه ای نداشتند و اهل تألیف و تصنیف نبودند، اما این قاعده گاهی استثنا می پذیرفت و برخی دست به قلم می بردند و آثاری از خود برجای می نهادند.

ابوبکر بن محمد بن مودود ظاهری تبریزی مشهور به نجم الدین زرکوب (م 712) از جمله این چهره های استثنایی است.

نجم الدین "عالم بود به علوم ظاهری و باطنی، از کمال اولیا است و به طریقت دانی وی در آذربایجان بزرگی نبوده" 101. ظاهرا پیر نظر او شیخ سعدالدین حموی است که در حدود سال 640 در تبریز اقامت داشت 102، ولی از پیر توبه و تلقین و تربیت وی اطلاعی نداریم و چنین می نماید که از شجره شهاب الدین سهروردی مؤلف عوارف المعارف باشد. 103

نجم الدین طبع شعر داشت و نجما یا زرکوب تخلص می کرد. مؤلف روضات الجنان دو غزل از سروده های او را نقل کرده است که خالی از لطف نیست. 104

در کتاب مونس الاحرار بدر جاجرمی نیز ترجیع بندی با مطلع زیر از او نقل شده است. 105

گفتم ز توام وصال باشد هیهات کجا مجال باشد

مستوفی هم در تاریخ گزیده می نویسد 106. اشعار خوب دارد از آن جمله:

منم زرکوب و محصولم ز صنعت بجز فریادی و بانگی نباشد

همیشه در میان زر نشینم ولیکن هرگزم دانگی نباشد

از ابیات بالا چنین برمی آید که شغل نجم الدین، زرکوبی یعنی طلاکوبی و طلاکاری بوده است. اصولا بسیاری از مشایخ صوفیه و

بزرگان عالم عرفان به کار و پیشه ای سرگرم بودند و به همان شغل معمولی خود شهرت داشتند. نجم الدین زرکوب نیز از همین گروه است و زرکوبی حرفه ای بود که صلاح الدین زرکوب، از مریدان خاص مولوی نیز به آن اشتغال داشت.

هدایت در ریاض العارفین 107 ضمن آوردن چند نمونه از اشعار زرکوب، رباعی زیر را به او نسبت می دهد:

از بود و نبود کل اشیا در طلق گویم سخنی فراخ کن سینه و حلق
بودی و نمودیست وجود اشیا بوش همه حق دان و نمودش همه
خلق

پاهرا بیت دوم این رباعی نشانگر تاثیر اندیشه های ابن عربی است و همان است که شبستری نیز در گلشن راز مطرح می سازد و توضیح می دهد که عارف باید نمود وهمی را از چهره هستی جدا سازد و به ذات هستی راه یابد، نمودی که خلق نامیده می شود و حقیقت آن جز وجود واحد مطلق حق نیست که به نقش کثرات ممکنات و صور تعینات و ظهورات جلوه گر شده است :

وجود خلق و کثرت در نمودست نه هرچه می نماید عین بودست
نمود وهمی از هستی جدا کن نئی بیگانه خود را آشنا کن 108
از نوشته های متعدد زرکوب که مورد توجه صوفیه بوده است، متأسفانه امروزه جز دو اثر را – که متن کامل هیچ یک در دست نیست – نمی شناسیم : یکی رساله فتوت نامه که فقط خلاصه ای از آن را که به وسیله خود زرکوب از رساله مفصل اصلی فراهم شده است 109 – در دست داریم 110، دیگری منظومه ای است به نام صحبت نامه که زرکوب در رساله فتوت نامه ز آن نام می برد 111 و ابیاتی نقل می کند. نجم الدین

در این رساله نمونه های دیگری از اشعار خود را می آورد که مهمترین آنها قطعه بلندی است که درباره فتوت سروده است :

کسی کو را فتوت پاسبانست به هر کاری که باشد کامرانست
فتوت خواهی از زرکوب و اپرس که او را در فتوت داستانست
زهی مردی که در راه فتوت چنین باشد که ما را در بیانست 112
ذکر نمونه هایی از تنها اثر بازمانده زرکوب ما را با باورهای
صوفیانه و شیوه بیان او اجمالاً آشنا خواهد کرد :

1 – زرکوب درباره ماهیت و منشأ فتوت و رابطه آن با نبوت و ولایت
و طریقت و شریعت معتقد است که :

آغاز نبوت در صورت از آدم بود و ختم نبوت بر محمد مصطفی. چون
ختم نبوت بر او شد در ولایت از او گشوده گشت، معنی ولایت مصطفی را
جایی حقیقت می خوانند و در مرتبه ای طریقت نام می نهند، و در مقامی
شریعت گویند، و در صورتی فتوت می شمارند.

اما شریعت راست گفتن و راست رفتن است و این به قول تمام شود و
اصحاب این مرتبه را ام گویند و ایشان را علم الیقین باشد؛ طریقت راست
دیدن و راست کردن است و این مرتبه به فعل کمال یابد و اصحاب این
مقام را خاص گویند و ایشان را مرتبه عین الیقین باشد، حقیقت راست
شدن و راست بودن است و این به حال روشن شود و اصحاب این مرتبه
را خاص الخاص گویند و ایشان به عالم حق الیقین رسیده باشند؛
و راستی را در سه مقام نگاه داشتن، فتوت گویند.

2 – لازمه فتوت یعنی جوانمردی، طهارت است که ظاهری دارد و
باطنی :

اما طهارت ظاهر آن است که تن و جامه و مقام و آلت از ناپاکیها نگاه
دارند؛ و طهارت باطن آنکه چشم را از نامحرم و زبان را از فحش و

غیبت و بهتان – و جمله اعضا بر این قیاس- نگاه دارند و دل را از اندیشه هایی که برخلاف شریعت باشد [نگاه دارند] و در حق همه نیک اندیش باشند و مردم را از دست و زبان خود ایمن دارند.

3 – آنگاه در توضیح آیه 34 از سوره نساء ، رجال را به عقل و نساء را به نفس اماره تعبیر می کند و نتیجه می گیرد که :

می باید عقل آدمی را بر نفس اماره تصرف و استیلا باشد تا موصوف این آیت و مخصوص این روایت گردد که الرجال قوامون علی النساء.

4 – جوتنمردان بر عهدی که بسته اند وفا کنند و پیمان خود هرگز نشکنند، اما:

عهد بر دو قسم است : عهد با خلق و عهد با حق تعالی؛ به ظاهر با خلق نیکوکار و به باطن با حق پسندیده کار. عهد با خدای تعالی آن است که چون روز است پروردگار خویش را به صفت ربوبیت قبول کرده ای باید که توجه کلی با او باشد و هیچ خیر و شر از غیر ادراک نکنی و فاعل مختار او را دانی و حاکم و پروردگار حق تعالی شمری، و در هر صفتی از لطف و قهر که از حق نازل شود قابل و مستعد و راضی باشی.

عهد با خلق آن است که با هر که یک روز یک قدم یا یک دم به سلامی و یا به کلامی، و آنچه بدینها ماند، اجتماعی در میان رفته باشد و صحبت نان و نمکی با هم بوده، و عهدی و تقبلی در صورت ثابت شده، اگر حق آن ضایع کنند از کمال و شرف انسانی ضایع مانند، و حفظ الغیب نگاه دارند یعنی در غیبت ایشان وفاتما باشند که کمال صحبت و شرف دوستی آن است که در غیبت نگاه دارند علی الخصوص که با کسی عهدی بسته باشد به پیری و مریدی یا صاحبی و تربیه ای 113 یا به برادری یا به پدر و فرزندی... یا عهده کرده باشند که فلان کار خیر بکنم، یا فلان کار شر نکنم، این عهده نگاه باید داشتن .

5 - اساس فتوت یادکرد حضرت حق است و جوانمرد:

آن است که اگر جمله جهان آب و آتش گیرد از یاد حق تعالی باز نماند، و اگر نیز سخنی گوید ممزوج گوید به ذکر خدای. آغاز سخن به ذکر حق کند و ختم سخن به ذکر حق کند که ذکر حق تعالی همچو کیمیا است چنانکه کیمیا به مس تعلق گیرد نفس مس را جوهر زر گرداند.

6 - جوانمردان هر چه گویند و کنند از برای خدای تعالی گویند و کنند؛ و فتوت صرف کردن وجود است یا در طاعت حق و یا در راحت خلق.

7 - زرکوب اساس فتوت را سه چیز می داند: محافظت امر الهی، مراقبت سنت خدا و رسول و مصاحبت مردان حق، اما حقیقت فتوت عبارت از ترک هرآنچه جز خداست:

الفتوة على ثلاثة اقسام: اولها محافظة امر الله، الثانی مراقبة سنة الله، و الثالث صحبة اهل الله، و حقيقة الفتوة ترك ماسوى الله. 114

8 - فتوت با مروت رابطه ای تنگاتنگ دارد و ثمره درخت فتوت، مروت و ایثار است. زرکوب در این بخش از سخنان خود حقیقت فتوت و مروت را به نیکوترین وجه بیان می کند و خصوصیات زندگی اهل فتوت را یادآور می شود تا دستورالعملی برای طالبان سعادت و رستگاری باشد. 115

در تکمیل مباحث مربوط به مشایخ تبریز باید از مولانا امین الدین ابوالقاسم حاجی باله یاد کنیم که معاصر با شیخ زاهد گیلانی و شیخ صفی بود. آشنایی ما با این شخصیت مرهون دو مقاله در معرفی سفینه تبریز است: یکی از آقای دکتر نصرالله پورجوادی تحت عنوان "عرفان اصیل ایران در سفینه تبریز"، و دیگری مقاله آقای عبدالحسین حائری با عنوان "سفینه تبریز، کتابخانه ای بین الدفتین" 116

حاجی باله از مشایخ صوفیه اواخر هفتم و اوایل قرن هشتم تبریز محسوب می شود و به روایت فرزندش به سال 720 هجری در دمشق وفات یافته است. امین الدین اهل درس و تذکیر و تألیف بود و در زمینه های فقه و کلام و عروض و منطق نوشته هایی دارد. حاجی با فخرالدین عراقی و شیخ زاهد گیلانی دیدار و گفتگو کرده است و از جمله مشایخ و علمایی است که به روایت کربلایی در روضات الجنان (154/1) هنگام بازگشت شیخ حسن بلغاری به تبریز به استقبال او رفته اند.

اما درباره ملاقات حاجی باله با شیخ زاهد، آقای دکتر پورجوادی معتقدند که روایت ابن بزاز در این باره به قصد کوچک کردن حاجی در مقابل صفی الدین اردبیلی ساخته شده است.

گرچه ممکن است جزئیات روایت ساخته مریدان صفی باشد اما این مطلب باعث نمی شود که در اصل ملاقات این دو شخصیت تردید کنیم چرا که بسیار محتمل است حاجی در سفری که به گیلان داشته است با یکی از مشهورترین پیران آن ناحیه، یعنی شیخ زاهد دیدار کرده باشد و روایت ابن بزاز هم حاکی از همین دیدار است.

نکته دیگر اینکه محمود شبستری در منظومه سعادت نامه از عارفی به نام "شیخ امین الدین" نام می برد که استاد او بوده است، و لاهیجی شارح گلشن راز نیز بر این مطلب تصریح می کند (ص 697). این "شیخ امین الدین" کیست؟ با توجه به قرائنی که در دست است شاید بتوان گفت که این امین الدین همان امین الدین ابوالقاسم حاجی باله مورد بحث ماست. در صورت صحت این حدس گواهی شبستری حاکی از علو مرتبه حاجی باله در مقامات علمی و عرفانی است.

گرچه به عقیده آقای پورجوادی "امین الدین حاجی بله کلیدی است برای شناخت مکتب صوفیانه تبریز در قرن هفتم و اوایل قرن هشتم... و

در آثار حاجی بله [تا حدی که از سفینه تبریز برمی آید] هیچ نشانه ای از اینکه او تحت تأثیر آراء ابن عربی قرار گرفته باشد نیست ."

اما باید یادآور شویم که از یک سو چنانکه از سعادت نامه برمی آید شیخ امین الدین، استاد شبستری، از آگاهان افکار و تعلیمات ابن عربی بود و به همین جهت شبستری مشکلات خود را در مورد آراء و سخنان ابن عربی با او در میان می نهاد :

از فتوحات و ز فصوص حکم
هیچ نگذاشتم نه بیش
و نه کم

سخن شیخ محی ملت و دین
چون نکرد این دل مرا
تسکین

راستی دیدم این سخن همه خوب
لیک می داشت نوعی از
آشوب

سر این حال را من از استاد
باز پرسیدم او جوابم داد
سعی شیخ اندر آن فتاد مگر
که نویسنده هر آنچه دید
نظر

قلم او چو در قدم نرسید
پای تحریر از آن سبب
لرزید

شیخ و استاد من امین الدین
دادی الحق جوابهای چنین
من ندیدم دگر چنان استاد
کافرین بر روان پاکش باد

117

از طرف دیگر متأسفانه از حاجی باله کتابی مستقل در زمینه مسائل عرفانی در دست نداریم تا به طور قطعی درباره تأثر یا عدم تأثر او از آراء ابن عربی قضاوت کنیم.

نکته دیگر اینکه به نظر می رسد کلید اصلی شناخت مکتب صوفیانه تبریز و تصوف آذربایجان در قدم اول مقالات شمس تبریزی و انعکاس آن در مثنوی مولوی، و سپس آثاری از قبیل تذکره خواجه محمد کججانی و سخنان منقول از مشایخ تبریز در سعادت نامه شبستری و نوشته ها و سروده های نجم الدین زرکوب تبریزی است، و در گفتار و کردار و آموزه های این بزرگان که حاملان سنت قدیم تصوف بوده اند، هیچ نشانه ای از تأثیر آراء ابن عربی دیده نمی شود.

=====

====

یادداشت ها :

60 – روضات الجنان، صص 128/1 – 155 و متفرقاتی در هر دو جلد آن .

61 – شیخ به سال 698 هجری در حدود نود و سه سالگی وفات کرده است (روضات الجنان، صص 145/1 و 155، مجمل فصیحی، ص 380/2) بنابراین تولد او باید در ابتدای قرن هفتم باشد.

62 – تاریخ خوی، ص 528، طرح نو، 1378 .

63 – پیشین ، ص 81 .

64 – روضات الجنان ، ص 129 .

65 – پس از سال 626 هجری جرماغون، فرمانده سپاه مغول، به امر اوگتای قآن عازم ایران و تعقیب جلال الدین خوارزمشاه و تسخیر نواحی فتح نشده گردید. در این لشکرکشیها سپاه مغول در آذربایجان و اران به تاخت و تاز و قتل و غارت پرداخت و ضمن تسلط بر شهرهای مراغه و تبریز و خوی، در آذربایجان – مخصوصا نواحی موغان – ماندگار شد. جرماغون و سرداران او طی این سالها (تا 634 ه.) سراسر ارمنستان و

گرجستان را نیز زیر و رو کردند و خراجگزار خود نمودند ، عباس اقبال،
تاریخ مغول ، صص 141 – 146 .

66 – ارتاق یا اورتاقی یعنی بازرگان و شریک در تجارت ، کسی که با
پول ایلخان و یا امرای مغول برای او تجارت می کرده و امتیازات خاصی
داشته است، ذیل جامع التواریخ رشیدی ، ص 306، به اهتمام خان بابا
بیانی، تهران، 1350.

67 – اقبال، تاریخ مغول، صص 109، 568، سفرنامه ابن بطوطه، ص
565/1، نشر آگاه 1370 .

68 – شیخ حسین پروانان یا پیر حسین شروانان، از مشایخ قرن پنجم
بود. ظاهراً به سال 457 هجری وفات یافته و در شروان به ولایت اران
مدفون است، (تاریخ گزیده، ص 662). آقای دکتر پرویز ورجاوند در
مقاله "کتیبه ها و سنگ نوشته های فارسی در سرزمین اران و شروان
"، از خانقاه پیرحسین نام می برد که در کتیبه آن عبارت ".... خانقاه
شیخ پیر شروانان پیر حسین" دیده می شود، (ایران و قفقاز، اران و
شروان، نوشته و گردآوری و تنظیم دکتر پرویز ورجاوند، ص 333،
تهران، نشر قطره، 1378 ش).

69 – معلوم می شود که حسن بلغاری تجارت پیشه، همراه اردوی امیران
مغول حرکت می کرده است. اما این اردوها – مخصوصاً اردوی خانان
مغول – اردوی معمولی نبود بلکه "حکم شهر بزرگی را داشت که علاوه
بر کثرت چادرها و کلبه ها و زیادی جمعیت، همراه خان همه نوع مردم
از منشی و قاضی و رؤسای لشکری و پیشه وران و تجار حرکت می
کردند و اهل حرف و صنایع و پیله وران به خرید و فروش بضاعت خود
می پرداختند و جمیع حوائج اردو را رفع می نمودند" ؛ اقبال، تاریخ
مغول، ص 84، محمد علی موحد، ابن بطوطه، 86 – 87، طرح نو، 1376

70 – روضات الجنان ، ص 122/1 .

71 – این شیخ محمد همان است که "حضرات مشایخ آن زمان را هر گاه در مسأله ای از مسائل طریقت عقده ای می افتاده رجوع گشودن آن به حضرت بابا گازر بوده" گرچه به گفته کربلایی چون "وی چرکینهای طبیعت بشریت ایشان را به آب عرفان و ایقان شستشویی می داده، وی را از این حیث گازر می گفته اند" (روضات الجنان، صص 66/2 – 67). اما به نظر می رسد این لقب نشان دهنده شغل و حرفه او باشد چنانکه اغلب مشایخ صوفیه با لقبی مشهور بودند که حاکی از حرفه آنها بود. تنی چند از فرزندان و نوادگان شیخ محمد گازر طریقه او را ادامه داده و به مشیخ خسروشاه معروف بوده اند. مؤلف روضات الجنان ضمن اشاره به مشایخ خسروشاه و مشایخ کججان یادآور می شود که "هر دو سلسله در کمال اعتبارند خصوصاً در آذربایجان" ص 487/1.

72 – درباره خواجه شمس الدین مراغی همین قدر می دانیم که "در اول حال منشی طغرایان بود، پس منشیان عنایت الهی طغرای خاص ولایت بر منشور دلش کشیدند و او را برگزیدند". روضات الجنان، ص 298/1. خواجه از مجذوبان الهی و از جمله خواص و عزیزانی بود که انوار معرفت الهی از جبین مبینش لایح بوده ". پیشین .

73 – بعدها درباره این دو نفر سخن خواهیم گفت .

74 – از گزارش کربلایی همین اندازه برمی آید که پیر شرفشاه "بسیار بزرگ بوده و به خدمت شیخ سعدالدین حموی مشرف گشته و صحبت داشته و از جمله مشایخی است که شیخ حسن بلغاری از او منتفع شده" روضات الجنان ص 494/1

75 – روضات الجنان، ص 118/1 .

76 – پیشین ، ص 145/1 .

77 – پیشین، ص 140/1 .

78 – مجله سخن دوره 25، سال 1356 .

79 – فصیحی می نویسد : "شیخ المشایخ حسن بلغاری... به تبریز رفت و خرقة از دست شیخ کامل مکمل شمس الدین تبریزی که به خوی مدفون است – مولانای روم تخلص اشعار خود به نام او کرده – پوشید" ، مجمل ، ص 380/2، به تصحیح محمود فرخ، مشهد، چاپ باستان .

80 – پس مرا خرقة پوشانید و گفت مرا دو فرزند بیش نیست یکی شما و دیگر در روم است که او هم از مجذوبان حضرت است و خاطر من نگران او نیز هست" ، روضات الجنان، ص 145/1 .

81 – محمد علی موحد، شمس تبریزی، ص 197 به بعد .

82 – روضات الجنان، ص 142/1.

83 – پیشین، ص 145/1.

84 – چون شیخ از بلغار به بخارا رفته است مؤلف رشحات چنین می نویسد : "در آن زمان که شیخ مجذوب حسن بلغاری از جانب ارس و بلغار به ولایت بخارا آمده..." ، رشحات کاشفی ، ص 55/1 .

85 – زرین کوب ، جستجو در تصوف ایران ، ص 115.پ

86 – شیخ سیف الدین باخرزی از بزرگان عرفای نیمه اول قرن هفتم خراسان و از خلفای نجم الدین کبری و "خانقاه و مزارش در بخارا مورد احترام و زیارتگاه عوام و خواص بوده است" ، نفحات الانس، ص 434 .

87 – رشحات ، ص 55/1، به کوشش دکتر علی اصغر معینیان ، تهران 2536.

88 – سمط العلی للحضرة العلیاء ناصرالدین منشی کرمانی، به اهتمام عباس اقبال، ص 44 ، 1328 ش.

- 89 – مجله معارف، دوره پنجم، شماره 2، سال 1367.
- 90 – چهل مجلس، ص 259، تصحیح نجیب مایل هروی، تهران، 1366.
- 91 – نمی دانیم آیا مقصود از صاحب دیوان علاءالدین همان علاءالدین عطا ملک جوینی – مؤلف تاریخ معروف جهانگشا – است که ابتدا حکومت بغداد را داشت و بعدها (از 672 هجری به بعد) حکومت شوشتر و دزفول را هم بدان افزود و تقریباً عراق و خوزستان را زیر نگین خود گرفت، و یا شخص دیگری از خاندان جوینی است؟.
- 92 – روضات الجنان، ص 150/1.
- 93 – چهل مجلس، ص 259.
- 94 – واقعه: حالت استغراقی که در اثنای ذکر سالک را دست دهد و در آن چیزها ببیند، اموری که سالک در حال استغراق و غیبت از حس که میان خواب و بیداری است مشاهده کند، مناقب اوحدالدین، به کوشش بدیع الزمان فروزانفر، ص 303 معارف بهاء ولد، به کوشش بدیع الزمان فروزانفر، ص 301/2.
- 95 – روضات الجنان، صص 146/1 – 151.
- 96 – روضات الجنان، ص 155/1.
- 97 – رشحات، ص 64/1.
- 98 – روضات الجنان، ص 157/1.
- 99 – رشحات، ص 369/2.
- 100 – روضات الجنان، ص 106/1.
- 101 – پیشین، ص 418/1.
- 102 – پیشین.
- 103 – رسائل جوانمردان، مقدمه مصحح، ص 25.
- 104 – روضات الجنان، ص 419/1.

- 105 - مونس الاحرار، با مقدمه علامه قزوینی، به اهتمام میرصالح طبیبی، صص 1096/2 - 1102، انجمن آثار ملی، 1350 ش.
- 106 - ص 752 .
- 107 - روضه اول، ص 81 .
- 108 - گلشن راز.
- 109 - "و این مختصری است که از فتوت نامه اصلی که اول ساخته ام اختیار کرده ام" رسائل جوانمردان، ص 192.
- 110 - این خلاصه به کوشش آقای مرتضی صراف به سال 1352 ش در مجموعه رسائل جوانمردان به طبع رسیده است.
- 111 - مجموعه رسائل جوانمردان، ص 175 .
- 112 - پیشین، صص 177 - 180 .
- 113 - تربیه در اصطلاح اهل فتوت یعنی شاگرد، نوچه، تربیت شونده . مقصود از تربیه جوانی است که آداب فتوت را به او می آموزند و میان استاد و وی عهدی بسته می شود.
- 114 - مجموعه رسائل، ص 177 .
- 115 - مجموعه رسائل، ص 200 - 203 .
- 116 - ر . ک : مجله نامه بهارستان، سال اول، شماره دوم و شماره دوم از سال دوم.
- 117 - سعادت نامه، مجموعه آثار شبستری.

برگرفته از کتاب : صفی الدین اردبیلی (چهره اصیل تصوف آذربایجان)

نوشته : صمد موحد

چاپ اول سال 1381

انتشارات طرح نو

